



آسیب‌شناسی فرهنگی اقتصاد

دکتر حسن بنیانیان دارای دکترای مدیریت و فوق‌لیسانس برنامه‌ریزی توسعه می‌باشد. وی در سوابق خود معاونت پژوهشی و آموزشی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی را نیز دارد و در حال حاضر رئیس حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی می‌باشد.

برخی از سیاست‌های اقتصادی که در دو دهه اخیر اجرا شده در کنار آثار مثبت خود آثار و عوارض اجتماعی قابل توجهی را نیز به همراه داشته است از جمله نابهنجاری‌های اجتماعی و فاصله‌های طبقاتی زیادی ایجاد کرده است. ارزیابی جناب‌عالی از این روند چیست؟ و برای اینکه اثرات منفی سیاست‌های اقتصادی را کم کنیم در آینده باید چه ساز و کارهایی را برای آن ببینیم؟

اگر اجازه بدهید من سؤال شما را مد نظر قرار بدهم و یک مقدار به عقب‌تر برگردیم. هر جامعه‌ای یک سری آرمان‌ها و اهداف بلندمدت برای خودش

تعریف می‌کند که این آرمان‌ها و اهداف از یک بعد وجه غالب پیدا می‌کند. اکثر کشورهایی که امروز برای خودشان سند چشم‌انداز می‌نویسند وجه غالب چشم‌اندازشان پیشرفت و توسعه اقتصادی است ولی در عمل بر این معنا تأکید دارند که می‌خواهیم تحولات سیاسی و فرهنگی جامعه را در خدمت این سری از اهداف اقتصادی‌مان قرار دهیم و چون از جایی جز انتظارات مردم شان الگو نمی‌گیرند، طبیعتاً در بین نظریه‌های مختلفی که در عرصه اقتصاد و عرصه سیاسی وجود دارد به دنبال نظریه‌هایی هستیم که اهداف اقتصادی‌شان را تحقق ببخشند. حالا اگر به نظام

کمیونستی سابق که در شوروی استقرار داشت دقت کنید می‌بینید اهداف اصلی و نهایی‌شان اهداف سیاسی، یعنی یک نوع دیگر از توزیع قدرت است. آنها نظریه‌ها و سیاست‌ها و روش‌های اقتصادی‌شان و فرهنگی‌شان را آن قدر منعطف می‌کنند که اهداف سیاسی‌شان تحقق پیدا کند. بنابراین می‌آیند یک نظریه‌پردازی و سازماندهی مجدد در اقتصاد حاکم می‌کنند تا آن‌را در خدمت اهداف سیاسی قرار دهند و بر همین اساس است که در حوزه فرهنگی هم وجود خدا را نفی می‌کنند. مذهب را عامل مزاحم می‌دانند؛ چون با وجود مذهب و ادیان الهی، اهداف سیاسی آن‌ها شکست می‌خورد حالا تفکر کمونیستی شکست خورده و طبیعتاً بسیاری از نظرات اقتصاد سرمایه‌داری را به صورت نسبی می‌پذیرند. کشوری مثل چین الان جامعه را دارد به صورت تلفیقی اداره می‌کند. ماهیت اهداف اصلی‌ای که چین دنبال می‌کند اقتصادی است و بخش سیاسی خودش را به گونه‌ای طراحی می‌کند تا اهداف اقتصادی‌اش محقق شود. ما در پیروزی انقلاب مان یک حرف تازه در دنیا زدیم یعنی گفتیم به لحاظ باورها، نگرش‌ها و رفتارها، اهداف اصلی ما تربیت انسان الهی است و مدعی شدیم که نظریات سیاسی و اقتصادی حاکم بر دنیا را ما قبول نداریم، مگر اینکه به استخدام ارزش‌های فرهنگی‌مان درآید. این حرف نو و تازه‌ای است که ما زده‌ایم؛ اما به دلیل معضلات مختلفی، هنوز موفق نشده‌ایم به مجموعه نظریه‌ها و سازماندهی مبتنی بر آن برسیم و سازوکار اقتصادی و سیاسی متناسب با تحقق این اهداف فرهنگی را بدست آوریم و داریم با سعی و خطا کشور را اداره می‌کنیم. طبیعی

است که در چنین شرایطی روند توسعه و پیشرفت کشور کند و توده مردم هم فکر کنند مشکل اصلی ما در مدیران است و اگر این‌ها عوض شوند مشکلات حل می‌شود. این در حالی است که لاقلاً بخشی از مشکلات به مدیران برمی‌گردد و مشکل اصلی نبودن نظریات روشن و سازمان‌های مبتنی بر این نظریات است تا براساس مدیریت چنین سازمان‌هایی، شیوه‌های تازه‌ای در نوع مدیریت برای اداره جامعه شکل بگیرد و از رهگذر آن هم اهداف متعالی فرهنگی تحقق یابد و هم توسعه اقتصادی داشته باشیم.

هشدارهای مقام معظم رهبری راجع به شکل‌گیری کرسی‌های نظریه‌پردازی برای پرکردن همین خلاء است. متأسفانه در شرایط موجود حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های ما از متن جامعه و نیازهای زمان دور هستند. دانشگاه‌ها عمدتاً متأثر از نظریه‌های جدیدی هستند که در

حضور، مراجعه به سایت‌ها، مشورت با اساتیدی که حرف‌های تازه‌روز از جنس غربی آن دارند، سعی می‌کنند مدل‌های آنها را بگیرند و با یک جرح و تعدیل آنها را در عرصه اجرا استفاده کنند، اما چون مدل‌ها و روش‌ها با هم انسجام ندارند؛ معضلاتی را بر معضلات دیگر می‌افزایند. وقتی مقام معظم رهبری بعد از ۳۰ سال می‌فرمایند «فرهنگ مظلوم» است لازم است پژوهشی جدی روی این هشدار انجام شود. شاید اگر ما یک نسلی از مدیران داشتیم که دغدغه اصلی آنها فرهنگ بود نسبت به اقتصاد و سیاست کم توجهی داشتند و مقام معظم رهبری به آنها تذکر می‌دادند که چرا همگی آرمان‌گرا شده‌اید، طبیعی‌تر بود، اما چرا عکس آن پیش می‌آید؟ برای اینکه ما با عجله مدل جمهوریت غرب و جزئیات آن را پذیرفته‌ایم و آمده‌ایم سازوکار آنرا درست کرده‌ایم؛ لذا به تدریج در دنیای

ما در انقلاب اسلامی حرف تازه در دنیا زدیم یعنی گفتیم به لحاظ باورها، نگرش‌ها و رفتارها اهداف اصلی ما تربیت انسان الهی است و مدعی شدیم که نظریات سیاسی و اقتصادی حاکم بر دنیا را ما قبول نداریم مگر اینکه به استخدام ارزش‌های فرهنگی‌مان درآید

عمل مسئله‌های اقتصادی ما اصل شده است و به نفع اقتصاد داریم فرهنگ و سیاست را تعدیل می‌کنیم. در این تعدیل کردن، مقام معظم رهبری تذکر می‌دهند که ما قرار نبوده فرهنگ‌مان را به نفع اقتصاد تعدیل کنیم؛ بلکه قرار بوده است اقتصادمان را به نفع فرهنگ تعدیل کنیم. حالا در این بحث وقتی می‌خواهیم به موضوع بپردازیم. باید دو مجموعه

غرب خلق می‌شود و توسعه پیدا می‌کند. حوزه‌های علمیه ما هم، بیشتر متأثر از مباحثی هستند که در زمان‌های گذشته کاربرد داشته است و حول مسائل فردی است تا اجتماعی. تحولات آن مراکز بسیار کند است اما تحولات دنیای امروز خیلی سریع است چون تحولات سریع است؛ و مدیران هم به هر حال باید تصمیم بگیرند. از طریق رفت‌وآمد به خارج، بازدیدهای

سؤال باز کنیم. یک مجموعه سؤال اینکه، ما بهر حال برای ساختن جامعه و تحقق سند چشم‌انداز باید یک توسعه اقتصادی خوبی را به دست آوریم؛ یعنی اینکه ما باید سرعت تولید ثروت‌مان بزرگتر از تولید جمعیت‌مان باشد. برای اینکه این رشد اقتصادی حاصل شود، باید ببینیم چه موانعی در فرهنگ موجود ما وجود دارد اگر تنها به این سؤال‌ها پاسخ دهیم یعنی ما هم، مثل نظام‌های سرمایه‌داری پذیرفته‌ایم که فرهنگ را در خدمت اهداف اقتصادی قرار دهیم، یک مجموعه سؤال دیگر هم مطرح است و آن اینکه، برای بهبود فرهنگ جامعه چه تغییراتی باید در نظام اقتصادی کشور ایجاد کنیم؟ طرح این سؤال و پاسخ متناسب برای آن، زمینه‌ساز شکل‌گیری جامعه اسلامی است، نگرش سیستمی ما را مجبور می‌کند که بپذیریم این سؤالات را باید هم‌زمان جواب داد و لازم است راهکارهایی را پیدا کنیم که نظریه‌ها و روش‌های حل مسائل اقتصادی آن بر فرهنگ جامعه اثر مثبت بگذارد؛ یعنی به نحوی تولید ثروت کنیم که اخلاق جامعه هم بهتر شود. این همان گمشده دنیای امروز است. یک بار دیگر تأکید می‌کنم به صورتی نیروی کار تربیت کنیم که منظم، خلاق و ضمناً در همان محیط فعالیت اقتصادی راستگوتر شود و در روند تلاش برای تولید ثروت در جامعه دنیا طلبی مذموم در او افزایش پیدا نکند و آدم‌هایی به وجود آیند که در مکتب ما به عنوان الگو از آنها یاد شده است، یعنی تربیت امثال مطهری، بهشتی، باهنر، رجایی و چمران، اما به شکل گسترده، وقتی شما دقت کنید می‌بینید یک شخصیتی مثل دکتر چمران هر وقت بیدار است، در خدمت سازندگی محیط خودش است یا مثل استاد مطهری هر وقت بیدار

است دارد تولید علم می‌کند یا منتشر می‌کند. ضمناً منظم، پرکار، قانونمند و دوست‌داشتنی است. وقتی بحث تولید گسترده چنین انسان‌هایی است باید بدانیم از درون چه نظام اقتصادی و سیاسی، مطهری‌ها و بهشتی‌ها، چمران‌ها در می‌آیند؟ کدام جامعه چنین عناصری در آن تربیت می‌شوند؟ این گمشده ما است که باید روی آن بحث کنیم. آنچه اقتصاد به فرهنگ می‌دهد می‌تواند این گونه باشد. الان به دلیل جو غالب جامعه‌مان، حرف‌های غلط زیادی ظاهر علمی پیدا می‌کند. برای مثال یکی از حرف‌های غلط

یک جای قدرتمندی مثل شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌خواهیم که سیاست‌های بلند مدت فرهنگی را به دلیل تأثیری که اقتصاد روی فرهنگ، سیاست و سیاست روی فرهنگ دارد با ثبات نگاه دارد

که امروزه به نام پیشرفت داریم، مدیون انتقال نفت از زیرزمین به روی زمین است. بخش ناچیزی از آن، حاصل تلاش سازمان‌های موجود و نیروی انسانی جامعه است. شما اگر بخواهید تحلیل دقیقی از کارآیی نظریه‌ها و سازمان‌های موجود در تحولات جامعه داشته باشید، باید بتوانید نقش درآمدهای نفتی را تعیین کنید تا بدانید که نظریه‌های حاکم بر ساختارهای موجود و سازمان‌های مبتنی بر آن و نیروی انسانی موجود در این سازمان‌ها چقدر در تولید ثروت نقش دارند، چرا هم‌اکنون بسیاری از افرادی که وضع شان خوب است؟ همواره در شک هستند که در ایران سرمایه‌گذاری کنند و یا در دبی؟ در ذهن اینها باوری مانند منافع ملی و هموطن اصلاح‌کننده رفتار آنها نیست و هر چه زمان جلو می‌رود تعداد افرادی که این گونه فکر می‌کنند، بیشتر می‌شود، ممکن است. این آدم‌ها وقتی هم رفتند در دبی، سینه‌زنی هم انجام می‌دهند. در مواردی دعای کمیل او هم سرجایش است. اینکه برای رفع مشکلات اقتصادی موجود جامعه بگوئیم؟ خب این کارخانجات را واگذار می‌کنیم به بخش خصوصی تا انگیزه‌های مادی اینها کارخانه‌ها را به حرکت درآورد. معنی این حرف این است که قدرت را تحویل دهیم به افرادی که این حداقل فرهنگ ملی را ندارند که بین منابع شخصی و منافع ملی جمع کنند و بیشتر برای خودشان دل می‌سوزانند، تا سرمایه ملت؛ اتفاقاً مسلمان کسی است که وقتی مال ملت بود با انگیزه بیشتری دل بسوزاند. مگر در ادبیات دینی ما نیست که یک مسلمان باید از جیب خودش راحت ببخشد ولی وقتی از بیت‌المال بود باید مجوز مرجع تقلید

این است که اگر مشکلات اقتصادی ما حل شد، معضلات فرهنگی ما نیز حل می‌شود. اگر اثبات شد که بخش مهمی از معضلات اقتصادی ما ریشه فرهنگی دارد؛ یک دور بسته درست می‌شود. بعد این سؤال مطرح می‌شود که این دور را چه کسی قرار است بشکند؟ چرا که می‌توان استدلال کرد که با این فرهنگ؛ مسائل اقتصاد ما هم حل نمی‌شود به اختصار عرض می‌کنم بخش اعظم آنچه

داشته باشد. ما داریم به نحوی اعتراف می‌کنیم که نتوانستیم انسان های مان را درست تربیت کنیم. وقتی یک دبیرستان دولتی است باید مدیر دولتی بیشتر دل بسوزاند. این اصل بدیهی که دولت نباید درحوزه تصدی‌گری اقتصاد فعالیت کند حرف درستی است؛ اما زمانی این حرف درست، عینیت بیرونی پیدا می‌کند که شما یک نسل مناسب با شرایط امروز تربیت کرده باشید و بعد به او کارخانه را واگذار کنید. اگر می‌خواهیم به سوی استقرار یک نظام کامل اسلامی پیش برویم، لازمه اش آن است که کیفیت سیاست‌گذاری‌های کلان قوی تر شود. نباید این گونه فکر کنیم که بحران ها و مسائل اقتصادی اصل است و فرهنگ و مسائل فرهنگی فرع است چرا که در آن صورت ما به سمت استقرار یک نظام سرمایه‌داری با یک پوسته اسلامی پیش خواهیم رفت.

شما اشاره کردید که نوع نظام اقتصادی ما یک نوع اقتصاد التقاطی است، که بخشی را از غرب وام گرفته و سعی کرده‌ایم تغییراتی در آن ایجاد کنیم و نتیجه آن چیزی است که ما الان در سطح جامعه می‌بینیم. در نوع نظام اقتصادی غرب بحث منفعت و سود اصل است. وقتی که ما این نظام اقتصادی را آوردیم قبلاً باید انسان مورد نظرمان آن را تربیت می‌کردیم در حالی که ما این انسان را متناسب با آن سیستم فرهنگ اقتصادی که دنبال منافع ملی باشد تربیت نکرده‌ایم؛ لذا اقتصاد ما نیز که غربی است. پس نتیجه آن باید همین آسیب ها باشد. سیاست‌هایی که اجرا شده الان معضلاتی در عرصه فرهنگ ایجاد کرده است. به نظر شما معضلات

ما در عرصه فرهنگی چیست و مدیران باید بر روی چه اصلی بیشتر متمرکز شوند؟

به نظرم می‌رسد که مقام معظم رهبری با اشرافی که دارند؛ در مقاطع مختلف حرف های اصلی را گفته‌اند. ما باید این رهنمود را عملیاتی کنیم. این مطالب نشان می‌دهد نظام جمهوری اسلامی چاره‌ای ندارد جز داشتن برنامه‌های بلند مدت، میان مدت و کوتاه مدت که باید در برنامه‌های بلندمدت توجه متعادل به همه ابعاد جامعه بشود و یک گروهی فارغ از جناح‌بندی‌های سیاسی روز آن برنامه‌ها را با توجه به تحولات جدید و پیشرفت های علمی طراحی کنند و به مجریان بدهند تا اجرا کنند. باید توجه کنیم که این حرف‌ها از دل مردم سالاری در نمی‌آید. حالا آنها که در عالم سیاست هستند از این حرف‌ها خوش شان نمی‌آید. برنامه‌های بلندمدت در نظام جمهوری اسلامی باید از درون تفکر نخبگانی در آید که از یک طرف نگاه شان به مبانی دین است و یک نگاه آنان به پیشرفت های علمی دنیا و یک نگاه آنان هم به نیازهای جامعه خودمان و ضمناً با همه وجودشان قبول دارند در اصل تفکر اسلامی باید مردم در سرنوشت خود حضوری آگاهانه و فعال داشته باشند، بنابراین ما یک نهاد برنامه‌ریزی قدرتمند برای تولید برنامه‌های بلندمدت، می‌خواهیم که شاید در شرایط موجود باید زیر نظر مقام معظم رهبری باشد و یا از طریق نوعی انتخابات یا گزینش نخبگان، آنها را در قالب سازمانی منسجم نمائیم؛ مثلاً اساتید دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه و نخبگان شناخته شده از بین خودشان جمعی را انتخاب کنند و بگوییم شما برنامه‌ها بلندمدتی را که ما

را به سند چشم‌انداز می‌رساند بنویسید. اصلاحات بعدی را هم شما انجام دهید و دولت‌ها مجری این برنامه‌ها بشوند، شاید گفته شود این یعنی تغییر در مواد قانون اساسی، خوب اگر حرف منطقی است روی آن فکر کنیم، چرا من این حرف‌ها را می‌زنم؟ بخاطر این است که فکر می‌کنم در شرایط موجود جامعه، لحظه به لحظه نفوذ غرب روی خواسته‌های مردم ما اثر می‌گذارد و نیازهای مادی بیشتری وارد تقاضاهای مردم ما می‌شود و همواره اکثریت، مردم ما احساس فقر می‌کنند، جریان‌ات سیاسی می‌آیند این توقعات را تکرار و متمرکز می‌کنند روی دولت‌ها، یعنی این جریان‌هایی که می‌خواهند هر دولتی را نقد کنند؛ می‌آیند با شکل نقدشان به مردم می‌گویند که این توقعات درست است. شما که خانه ندارید تقصیر دولت است. شما که شغل ندارید تقصیر دولت است. شما که در شغلان ارضاء نمی‌شوی مسئول آن، دولت است. حالا وقتی که این توقعات می‌رود در دولت، فعلاً یک راه بیشتر نداریم که پول نفت را بیاوریم برای پاسخ‌گوئی به نیازها و دولت‌ها را بزرگ کنیم، مسئولیت های جدیدی روی دوش دولت‌ها بگذاریم و یک نسل طلبکار ایجاد کنیم. این نسل الان ایجاد شده است. شما ضبط صوت در دست بگیرید و انتظارات مردم را در وضع موجود سؤال کنید، تحلیل محتوا نمائید، خواهید دید ۹۸٪ مردم ما طلبکار هستند. ۲٪ باقیمانده حتماً پیرمردان و پیرزنان قدیمی هستند که تحت تأثیر جریان‌ات سیاسی قرار نمی‌گیرند، آن ۲٪ هم می‌گویند خدا را شکر، وگرنه همه از استاد تا کاسب و معلم همه طلبکار هستند. چون یک نسل طلبکار متأثر از مدل سیاسی ما تربیت کرده‌ایم. یعنی

تأثیری که مدل سیاسی موجود داشته است در عرصه فرهنگ، تربیت یک نسل طلبکار است. این نسل طلبکار متأثر از نظام سیاسی ناقص است به اضافه پول نفت و فشار جهانی که می‌خواهد رابطه حاکمیت با مردم ما را تضعیف کند و چون رابطه مردم با حاکمیت به حق برای ما خیلی اهمیت دارد، فعلاً از کنار این اتفاقات فرهنگی فاجعه‌آفرین می‌گذریم.

این فرهنگی که شما اشاره کردید در خود اقتصاد هم تأثیر دارد، یعنی در چنین شرایطی کارگزاران اصلی اقتصاد توقع دارند ضعف‌های مدیریتی خود را، دولت‌ها با دلارهای نفتی جبران کنند؟

درست است. ما یک بحث اقتصادی داریم و یک بحث سیاست و فرهنگ داریم. من الان می‌گویم تلقی که ما از دولت و وظایف آن داریم، یک موضوع فرهنگی است. حالا افرادی که وارد عرصه سیاست می‌شوند و در نقش کاندید ریاست جمهوری، کاندید مجلس و یا کاندید شوراها وارد می‌شوند، برای اینکه رأی مردم را جلب کنند، ابتدا شروع می‌کنند نیازهای مردم را شناسایی کردن، و بعد اینها را تکرار کردن، که اگر به من رأی بدهید می‌روم در مجلس و این کار را برای شما انجام می‌دهم؛ یعنی این توقعی که شما دارید درست است. حتی بعضی اوقات، جوان نیاز ندارد ولی برای او خلق نیاز می‌کنند. می‌روند در یک روستا، مشکل امروز جوان این است که یک شغلی پیدا کنند. اما اینها می‌بینند کاندید قبلی راجع به شغل صحبت کرده و حرف نوبی ندارد، پس می‌پرسد: شما استخر دارید؟ می‌گویند: نه، می‌گوید: پس چرا برای شما استخر پیش بینی نکرده‌اند.

بالاخره با این هوای گرم شما یک استخر هم لازم دارید و بعد در سخنرانی شروع می‌کنند مطرح کردن که اگر من رفتم و نماینده مجلس شدم یکی از کارهایم این است که در روستاهای بیش از ۵۰۰ نفر یک استخر سرپوشیده درخواست کنم. اگر این را تبلیغ نمی‌کردیم ممکن بود جوانان پنج روستا دور هم جمع شوند و سرمایه‌گذاری کنند و برای خودشان استخری بسازند و از آن محل برای خود شغلی ایجاد کنند، یعنی اگر مردم را به طور طبیعی رها کنیم خودشان می‌آیند تقاضاهای خودشان را جواب می‌دهند. یک گردش اقتصادی طبیعی درست می‌کنند، ساختار سیاسی موجود در این مدل می‌گوید، این دولت موظف است که این کار را انجام بدهد. ۲۸ سال است که در این کشور این حلقه ادامه دارد. مثال دیگری بزنم، در یک جامعه‌ای که دانشجوی آن درس می‌خواند تا مدرک بگیرد و این مدرک، به او این احساس را می‌دهد که من حق بیشتری نسبت به بقیه دارم، درس خوانده‌ام، این را همه ما احساس می‌کنیم. این در لیسانس یک سطح توقع دارد. در فوق لیسانس یک سطح توقع بیشتری پیدا می‌کند، در دکترا یک سطح توقع به مراتب بالاتری، کلاً در فضای ایران چون همه در حوزه فرهنگ عمومی دارای برداشت‌های غلط شده‌ایم می‌گوئیم این طبیعی است. خیر، این طبیعی نیست. شما وقتی لیسانس دارید. باید یک میزان احساس بدهکاری به مردم داشته باشید. وقتی فوق لیسانس شدی باید بدهکاری ات بیشتر باشد. دکترا که شدی باید با احساس دین بسیار بیشتری به جامعه، آماده پس‌دادن دین خود باشید نه طلبکاری بیشتری پیدا کنید، چه وقت می‌فهمیم همه ما بیمار

فرهنگی هستیم، وقتی برویم در ژاپن با آدم‌های آنجا مصاحبه کنی و ببینی آنجا قصه برعکس است. هرچه سطح تحصیلات بالا می‌رود احساس اینکه من باید به مردم خدمت کنم بیشتر می‌شود. ولی در جامعه ما همه ما این بیماری را گرفته‌ایم. این بیماری عمومی حاصل کارکرد رژیم گذشته و تداوم آن در نظام جمهوری اسلامی است و ۸۰ سال است این فرایند آغاز شده است؛ یعنی از روزی که نفت وارد مدار اقتصاد جامعه ما شده دیگر رابطه منطقی حکومت با مردم متأثر از پول نفت قطع شده است. حالا همین فرهنگ آثار تخریبی خود را روی اقتصاد می‌گذارد. و هم روی کارکرد سیاسی، و باز از یک طرف دیگر از طریق اقتصاد روی فرهنگ ما تأثیر منفی می‌گذارد. حاصل چنین فرهنگی، این می‌شود که وقتی امروز بخش خصوصی هم می‌آید یک کارخانه از شما می‌خرد بعد از اینکه با پایین‌ترین قیمت از دولت خرید و منت سر دولت گذاشت، می‌گوید حمایت دولت باید سرچایش باشد و مثلاً ده سال مالیات از ما نگیرد و در صادرات هم به ما جایزه صادراتی بدهد، این توقع در این رابطه می‌آید و نقش خودش را ایفا می‌کند. من با این مثال‌ها می‌خواهم این نظر را که بسیاری از مشکلات اقتصادی ما ریشه فرهنگی دارد اثبات کنم.

با توجه به توضیحات شما، این نتیجه گرفته می‌شود. بدان دلیل که بخش کوچکی از تحولات فرهنگی در فعالیت‌های فرهنگی سازمان‌های فرهنگی، آموزشی شکل می‌گیرد و بخش مهمی از تغییرات فرهنگی حاصل تصمیمات عرصه‌های سیاسی، اقتصادی است اگر پیشنهاد فعلی شما

یعنی تغییرات در مواد قانون اساسی مورد پذیرش قرار نگیرد چه راهکار دیگری برای شروع تحول بنیادین در فرهنگ جامعه قابل تصور است؟

حل این‌گونه معضلات را در فرهنگ عمومی به دو صورت می‌توان دنبال کرد یکی اینکه قانوناً یک نهاد برنامه‌ریزی، بالا سر قوه‌های سه‌گانه تعریف کنیم که البته ممکن است با مخالفت طرفداران مردم سالاری روبرو شود، راه دیگر احیاء واقعی امر به معروف و نهی از منکر است، چیزی که مقام معظم رهبری تذکر می‌دهند این است که جریان‌ها به جای مجادله در بازی‌های سیاسی در محافل علمی با یکدیگر مباحثه داشته باشند که من مسلمان به عنوان امر به معروف، نقدهای علمی خود را برای دولت‌ها بنویسیم و متذکر شوم که

کلان خلع ید کنیم و بگویم شما اجرایی باشید. نکته مهمی در بحث ما بود و اینکه برای تحول در فرهنگ، فقط نمی‌شود فعالیت‌های فرهنگی دستگاه‌های فرهنگی را جدا کرد و آورد در شورای عالی انقلاب فرهنگی، بگویم شما بنشینید سیاست بلند مدت در فرهنگ بنویسید، زیرا با سیاست‌ها و روش‌های اقتصادی هم می‌توان فرهنگ را تغییر داد با اقدامات سیاسی هم می‌توان فرهنگ عمومی را متاثر کرد، به همین دلیل به یک جمع بندی رسیدیم که یک جای قدرتمندی مثل شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌خواهیم که سیاست‌های بلند مدت فرهنگی و آثار فرهنگی سیاست‌های اقتصادی و سیاسی را بررسی و اصلاح کند البته در این شورا هم باید سیاست‌ها و روش‌ها از یک ثبات و پایه علمی برخوردار باشد

برنامه شود. اینجاست که متوجه عمق درایت مقام معظم رهبری می‌شویم، بحثی که اخیراً معظم‌له مطرح کردند دائر بر لزوم وجود پیوست فرهنگی برای هر طرح و فعالیت عمده دولتی، یک گام بلند در پذیرش این شیوه تفکر است و اینکه فرمودند در هر تصمیم بزرگ آثار فرهنگی آن باید مدنظر قرار گیرد، البته اگر مواظبت نکنیم، ممکن است این دستور هم خود قربانی فرهنگ رایج شود و فکر کنیم با ساختن یک مسجد و چند سالن سینما در کارخانه یا منطقه صنعتی، پیوست فرهنگی این کارخانه تحقق پیدا می‌کند، بلکه باید درک کنیم که پیوست فرهنگی کارخانه یعنی دریافت پاسخ این سئوالات که این شیوه مدیریت، این محیط صنعتی، این نظام پرداخت، بتدریج چه تأثیراتی در گرایش‌های دینی و اخلاقی و روابط خانوادگی کارگران خواهد داشت و بعد از فهم آن‌ها، برای آن چه راه‌حلهایی پیشنهاد می‌کنیم. با این برداشت از مفهوم پیوست فرهنگی، ما چاره‌ای نداریم که یک نسل نخبه‌ای داشته باشیم که در عرصه‌های تخصصی خاص خودش مسلط باشد و روی فرهنگ و فرایندهای تحول فرهنگی احاطه داشته باشد تا بتواند موضوع هر طرح، هر فعالیت، هر قانون مادر، هر سیاست اجرایی را از جهت تأثیرات فرهنگی بشناسد این همان منطقی است که در پزشکی پذیرفته‌ایم که هر کسی باید اول دکتر عمومی شود و بعد متخصص چشم شود. چرا؟ چون چشم با بقیه ارگان‌های بدن داد و ستد دارد. فرهنگ هم با همه عرصه‌های سیاسی و قضایی ... داد و ستد دارد. اگر جامعه اسلامی می‌خواهیم، باید یک نسل نخبه‌ای را تربیت کنیم که این‌ها پیامدهای هر

نباید این‌گونه فکر کنیم که بحران‌ها و مسائل اقتصادی اصل و فرهنگ و مسائل فرهنگی فرع است چرا که در آن صورت ما به سمت استقرار یک نظام سرمایه‌داری با یک پوسته اسلامی پیش خواهیم رفت

فلان سیاست‌های شما این آسیب‌ها را می‌زند اگر یکی از این طرف و دیگری هم از آن طرف بنویسد و رئیس جمهور یا یک وزیر حس کند که جامعه علمی و فرهیختگان جامعه سیاست‌ها و روش‌های کاری او را نمی‌پسندد به میزانی که تذکر فراوان شود و از منطق علمی برخوردار باشد رفتار سیاستمداران را درست می‌کند. این یک راه متعادل تری از پیشنهاد اول است که ما بخواهیم از دولت‌ها در سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های

و تعدیلات آن متأثر از پژوهش و تحقیق و علم باشد نه متأثر از تمایلات جناح‌ها و گروه‌ها، به عبارتی این مدلی که الان به سمت آن می‌رویم که مسائل ما را نیازهای کوتاه‌مدت مردم تعیین می‌کنند این برای نظام جمهوری اسلامی یک پدیده خطرناک و ناقصی است بلکه باید نیازهای منطقی مردم اخذ و با توجه به مبانی ارزشی و اهداف متعالی اسلامی در افقی که مصلحت‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت در آن دیده شود تبدیل به

بحث تخصصی را در فرهنگ درک کنند. ضمانت اجرایی آن هم این است که در تعریف پیوست فرهنگی، همه آن فعالیت‌ها را مدنظر قرار دهیم، باید در این مرحله دقت کنیم، دوباره وزرای عزیز متأثر از عنوان طرح این مسئله پیوست فرهنگی را فقط برای پروژه‌های عمرانی خلاصه نکنند، بلکه بخواهیم وقتی لایحه سهمیه‌بندی بنزین را می‌نویسند پیوست فرهنگی آن را بنویسند، وقتی قانون اصلاح انتخابات تهیه می‌شود تأثیرات فرهنگی آن را ببینند.

مدل اقتصادی ما به صورت غیرمستقیم از دانشگاه‌های غرب گرفته شده است که معتقدند نظام سرمایه‌داری با آن ادبیات خاص خود در کشور ما هم اجرا شده و گاهی دچار یکسری دستکاری و دستخوش تغییراتی نیز شده که حتی اگر نتایج احیاناً مثبتی با همان مبانی و تفکر در غرب دارد اینجا ندارد. یقیناً این نظام اقتصادی روی فرهنگ ما تأثیر گذاشته است. یک نمونه هم شما در این مدل و رابطه سیاسی به اضافه اقتصاد و فرهنگ فرمودید که ما یک چنین کاری داریم. ما می‌خواهیم اینطور به آن بپردازیم و ظاهراً اقتصاد مبتنی بر سود و آن سود فردی، سود اجتماعی که ما در غرب می‌بینیم ولی در شرق نمی‌بینیم. حالا ژاپن می‌فرماید یک استثناء است. به خاطر اینکه دین آن، وطن پرستی است. ولی کشور ما اینطور نبوده و این وطن پرستی را نداشتیم و یا در این ۸۰ سال این طور شده، غیر از این بحث که در مورد نظام مدیریتی بحث کردید، موارد دیگری هم بعد از انقلاب می‌بینید که باید سیاست‌گذاری کشور بر اساس آن اصلاح شود یا نه؟

آنچه ما تجربه کرده‌ایم این است که هرچه قدر واحدهای مدرن را در کشور توسعه می‌دهیم، چون آن واحدهای مدرن، یک نوع مدیریت مدرن هم طلب می‌کند در آنجا سخن گفتن از ارزش‌های اسلامی سخت‌تر می‌شود. این تجربه‌های شخصی ما بوده، اگر کسی بخواهد تحقیقات میدانی کند می‌تواند برود در عرصه صنعت و عرصه پروژه‌های بزرگ و این را به عینه حس کند. ببیند آنجا بحث حفظ ارزش‌های اسلامی فقط در انجمن اسلامی مطرح است. اعضای انجمن اسلامی همه عمدتاً کارگران هستند نه نیروهای نخبه و مهندسی آنجا، یا موضوع بحث هیئت مدیره این نیست که ما چه سبکی از ارتقاء و چه سبکی از نظام پرداخت مالی و یا چه سبکی از آموزش‌ها را پیش‌بینی کنیم که کارگری که ۳۰ سال در کارخانه ما کار می‌کند هم زندگی مادی او بهبود پیدا کند و هم معرفت‌های دینی او افزایش پیدا کند. اگر هم یک مدیر عامل متدین داریم درک او از فرهنگ همین قدر است که یک نماز جماعت و یک مسجد زیبایی آنجا بسازد و در ایام خاص هم یک مراسم بگذارد. سقف درک این عزیزان از کار فرهنگی در همین حد است. کمتر مدیری داشته‌ایم که این استنباط را از کار فرهنگی داشته باشد که حالا که من این مسئولیت را پذیرفتیم، بروم مجموعه نظام‌های مدیریتی و ارتباطات داخلی سازمان را تغییراتی بدهم که بتواند به تدریج این کارگر و خانواده‌اش را ارتقاء اخلاقی و دینی بدهد. و ضمناً زندگی آنان هم مرفه‌تر بشود. با این مثال می‌خواهم عرض کنم. ضمن اینکه در بالای هرم مدیریت جامعه برای دستیابی به نظریات مناسب

جامعه باید واحدهای نظریه‌پردازی شکل بگیرد، از این طرف هم باید یک تمهیداتی اندیشیده شود که امروزه در کارخانجات بخش خصوصی هم که مدیر گرایش دینی دارد وقتی این پیام را فهمید، یک جایی باشد که او برود کمک بگیرد. یک نهاد مشاوره‌ای باشد که بیاید بگوید من مطالعه می‌کنم و با پژوهش خود به شما یاد می‌دهم تا این مسیر را طی کنید. مجموع این اتفاقات جزء به جزء اگر با یک نظریه‌پردازی کلان همراه شود ما به مدل اسلامی‌مان می‌رسیم. علت اینکه این حرف را می‌زنم به این دلیل است که ما در جبهه‌های جنگ این را تجربه کرده‌ایم. مثل جریان عاشورا می‌ماند تا کلمه عاشورا می‌آید بعد احساسی ما فعال می‌شود. دیگر مطالعه علمی روی حوادث آنجا نمی‌کنیم. جنگ‌مان تا مطرح می‌شود یاد شهدا می‌افتیم و نمی‌دانیم که جنگ ما یک نظریه علمی مدیریت هم بود که در کلان و خروش یک هماهنگی داشت. آنجا یک نظام پرداخت داشت، نظام ارتقاء درجه داشت، ارتقاء موقعیت داشت، یک نظام تقسیم‌کار داشت. یک نظام شایسته‌سالاری در درون آن بود، ممکن است آن رزمنده امروز آمده باشد در شرکت نفت و خودش را با سازوکار شرکت نفت منطبق کرده باشد. و کم‌کم محیط به این القا کرده باشد که آن حرف‌های جبهه و جنگ دیگر تمام شد. اینجا باید فکر کنی روی موقعیت خودت برای افزایش درآمد خودت، و از رهگذر سازمان بوروکراتیک غربی باورهای او تخریب شده باشد. البته سودپرستی هم چیز مذمومی نیست، به شرط اینکه شما سودپرستی را از مرز این دنیا فراتر بدانید آن وقت رفتارهای اصلاح می‌شود. وگرنه کسب درآمد و بردن برای زن و

بچه کار درست و ثوابی است. اینکه تلاش کنی حقوقت زیاد شود چیز منفی نیست. این را تا کجا می‌خواهی بیایی، می‌خواهی بابت آن دروغ هم بگویی، می‌خواهی بابت آن پشت رقیقت هم حرف بزنی، می‌خواهی بابت کسب درآمد یک فردی که صلاحیت او بیشتر از شما است خراب کنی که شما را انتخاب کنند. اینجاها است که با اخلاق اسلامی سازوگاری ندارد و در جامعه ارتقاء شایسته‌ای نمی‌بینید؛ یعنی افراد می‌فهمند معاونشان بهتر از خودشان است ولی سعی می‌کنند این معاون را مهار کنند. نگذارند او رشد کند. طبیعتاً این مدیر اگر نظام فکری‌اش توسعه دینی پیدا می‌کرد می‌فهمید این فکر و این عمل گناه است آن هم گناهی کبیره، شاید بزرگتر از مشروب‌خواری، چون مشروب که می‌خوری به خودت آسیب می‌زنی، ولی اینکه یک نیرو را حبس کرده‌ای زیرمجموعه خودت و نمی‌گذاری او مسئولیت پیدا کند خیلی تخریب بزرگی است. با این مثال خواستم بگویم در بعد خرد آن باید این تقاضا را ایجاد کنیم. وقتی شما این بحث را بپذیرید آن حرفی که من در جاهای مختلف زدم که وزیر جمهوری اسلامی باید جامعه‌شناس اسلامی باشد. وزیر صنایع، جامعه‌شناس اسلامی هم باشد. وزیر کشاورزی، جامعه‌شناس اسلامی هم باشد و وزیر بهداشت و درمان هم همچنین، تا این پزشک متخصص و در عین حال جامعه‌شناس اسلامی، در بدنه سازمان خودش و در سازوکارهایش، اسلام را جاری کند و آرام‌آرام آن نظام‌ها شکل بگیرد. وقتی این نظام‌ها شکل گرفت خود به خود فردیت در حاشیه می‌رود، فاصله بین سلسله مراتب کم می‌شود. حرف‌شنوی‌ها زیاد می‌شود.

وقتی شما رئیس یک سازمان هستید می‌فهمید چون مسئولیت‌ها پیچیده شده است یک معاون تخصصی داری و باید در تخصص بیشتر حرف او را گوش بدهی، تا خودت بخواهی اظهار وجود کنی. حرف آخر را در وزارت اقتصاد و دارایی، معاونی که در مالیات تخصص علمی دارد باید بگویند. شمای وزیر هم باید گوش بدهی و حرف او را تأیید کنی، اینکه ما خوشمان می‌آید و می‌گوییم عجب فرد قاطعی، می‌برد و می‌دوزد، اینها چیزهای منفی است همین رفتارهای غلط فرهنگی است که موجب می‌گردد علم در جریان تصمیم‌گیری‌ها وارد نشود.

ممکن است یک معلم از نظر دلسوزی و مطالعات خودش یک حرف تازه‌ای داشته باشد که وزیر ندارد. باید اجازه بدهیم نظرات این معلم بیاید بالا و در سیاست‌های وزارتخانه هم اثرگذار باشد. در خیلی از عرصه‌ها، اگر آن باورهای دینی به مفهوم واقعی در درون ذهن ما آمد و رفتارسازی کرد آن مدل اسلامی آرام‌آرام شکل می‌گیرد.

حالا اگر ما قرار است در نظام اقتصادی، نظامی که از غرب آمده یک مورد آن را در نظام مدیریتی و ایجاد سامانه‌های مدیریتی کشور فرمودید که ما یک نقصی داریم

ما نقطه شروع را گم کرده‌ایم.
می‌خواهیم از حل مسائل اقتصادی به فرهنگ برسیم
و جواب نمی‌دهد.

باید یک مدل برنامه توسعه درست کنیم
که از حل معضل فرهنگی به اقتصاد برسیم.
این یک و دونسل ایثار را طلب می‌کند

که اگر این سامانه مدیریت را ایجاد کنیم درست می‌شود. حالا اگر همین الان هم شما سراغ اکثر این آقایان که در رأس مدیریت کشور قرار دارند، بروید در این سه نسل بعد از انقلاب خود را جامعه‌شناس اسلامی می‌دانند کما اینکه اگر در حوزه اقتصاد کاری را خراب می‌کنند آن را می‌گذارند در حوزه فرهنگی، آنچه را بنده احساس می‌کنم باید به آن بپردازیم و حالا می‌خواهیم

نسل گذشته ما هنوز در ناخودآگاه ذهنش در جستجوی رضا است که ببرد و بدوزد، این شیوه مدیریت در آن زمان جواب می‌داده است، چون مشکل امنیت بوده است. مشکل این بوده که مردم نمی‌توانستند زندگی عادی‌شان را انجام بدهند. یک کسی متأثر از زورش محله را قرق می‌کرده است. الان که جامعه علمی شده است، مدیریت‌ها باید مدیریت تیمی باشد و برای اصلاح ساختارها فکر کنیم.

ساعت ۱/۵ ساعت مردم بروند. سؤال این است که این کار چه تأثیری روی فرهنگ شهر تهران دارد؟ چه تأثیری روی فرهنگ شهرهای شمال می‌گذارد؟ پاسخ‌های ابتدائی روشن می‌کند که این پروژه آنقدر مهم است که یک پژوهشگاه می‌خواهد و ۴ سال کار، ۱۰۰ نفر هم باید روی این موضوع کار کنند و ما می‌توانیم الان به شما یک آسیب‌های اولیه و یک آثار مثبت اولیه را به عنوان پیش‌فرض بدهیم. اینکه چه باید کرد باید روی آن فکر کنیم. بعد هم متوجه می‌شوید که ممکن است آثار تخریب فرهنگی این پروژه خیلی بزرگتر از مزایای اقتصادی آن باشد و شما باید فعلاً این کار را کند کنی تا یک اتفاقاتی در سایر کشور بیفتد، یک تعادل‌هایی در بقیه کشور ایجاد کنی و بعد این پروژه را احداث کنی، این برای ما هم که منتظر هستیم پنجشنبه و جمعه را برویم شمال حرف تلخی است. ممکن است بگویند این حرف‌های آرمان‌گرایانه چیست که می‌زنید؟ می‌گویم وقتی شما فکر کردید شما هم متوجه می‌شوید که ما یک معضل بزرگی داریم که هر کس در این کشور کار آبی‌اش بالا می‌رود می‌آید تهران، شما ظاهراً دانشگاه‌ها را برده‌اید در نقاط مختلف کشور، ولی این دانشگاه، موتور حرکت و توسعه آنجا نمی‌شود. برای اینکه هر چه نیروی انسانی با کیفیت می‌باشد می‌آید تهران و سرریز آن هم می‌رود کانا، چرا؟ وقتی شما در تهران می‌توانید بیشترین درآمد را کسب کنید، هیچ نوع نظارت عمومی مردمی هم نیست. پنجشنبه و جمعه هم می‌توانی یک ساعته بروی شمال، دیگر نمی‌مانی در شهر کوچک خودت زندگی کنی، برای اینکه در مقام مقایسه مزیت‌های تهران زیاد می‌شود،



مواظب باشیم پیوست فرهنگی را خلاصه نکنیم در ساختن چند سالن سینما در کنار پروژه‌های عمرانی. پیوست فرهنگی که مقام معظم رهبری گفته‌اند یعنی همه تصمیمات مؤثر در تحولات جامعه

آموزشی پیشرفته و متناسب با جایگاه هر یک از وزرا در شناخت اهمیت فرهنگ و شیوه اصلاح فرهنگ سازمانی مباحثی را آموزش داد، اما اجبار قانونی آن، جدی گرفتن ضرورت وجود پیوست فرهنگی برای هر طرح، لایحه، پروژه بزرگ، سیاست اجرایی است در این صورت مدیران ارشد متوجه می‌شوند که مسئله فرهنگ چه موضوع پیچیده‌ای است و باید سازمان خود را برای درک این پیچیدگی تجهیز کنند مدیران ما باید بپذیرند، اینکه از کودکی در مسجد محل کار فرهنگی می‌کردیم، آن جزء بسیار کوچکی از فرهنگ است و شما باید بروید در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه و افرادی را که در فرهنگ کار کرده‌اند آنها را شناسایی کنید و برای مثال بگویید ما می‌خواهیم بین تهران و شمال یک اتوبان بزنیم. به جای ۶

راهکار آن را بفرومائید بحث این سیاست گذاری‌های کلانی است که می‌تواند تغییر نگرش از دو سو به وجود بیاورد یعنی هم از سیاست گذاری، تغییر استراتژی‌ها در برنامه‌ها ایجاد کند و هم یک تغییر نگرش از پایین در مردم ایجاد کند؟

برداشت درست کردید در موضوع فرهنگ هم باید رفتار مدیران ارشد را اصلاح کرد و هم در یک جامعه مردم‌سالار، همزمان فرهنگ عمومی را اصلاح کرد، اصلاح فرهنگ عمومی رسالت ویژه نهادهای عمده فرهنگی مثل صداوسیما، آموزش و پرورش، آموزش عالی، ارشاد اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی و غیره است. اما اصلاح رفتار مدیران ارشد می‌تواند با مجموعه‌ای از اقدامات علمی صورت گیرد، پذیرش این تفکر و آمادگی برای برگزاری دوره‌های

بعد شما نگاه می‌کنید می‌بینید یک پروژه در تهران در حال شکل گرفتن است می‌شود و باعث می‌شود تهران قطب جاذب نخبگان کشور بشود، در حالی که قرار است نخبگان در کشور توزیع شوند، با ممنوع کردن مدیران پروازی هم مشکل را نمی‌توانی حل کنی، چون یا نمی‌آیند و مسئولیت‌ها را نمی‌پذیرند و یا اگر پذیرفتند در دل شان ناراضی هستند. برای اینکه دل او در تهران است که مدیر پروازی شده است. مثل کسی که ایران است ولی دلش کانادا است. ممکن است هیچ وقت هم نرود کانادا ولی همیشه راجع به آنجا فکر می‌کند. چون می‌خواهد از محیط خود فرار کند. حالا این یک مثال است که عرض می‌کنم. مثال‌های دیگری هم می‌توان گفت راجع به انواع واقسام پدیده‌هایی که داریم. ممکن است همه آثار آن هم منفی نباشد. الان خیلی از پروژه‌هایی که در حال انجام است وقتی پیوست فرهنگی داشته باشیم، آن پروژه تازه توجیه اقتصادی خودش را پیدا می‌کند با آن آثار مثبت فرهنگی که دارد؛ یعنی شما یک سدی می‌زنید با جمع آوری آب آن توجیه اقتصادی ندارید؛ اما همین که کنار آن، یک محیط تفریحی شکل گرفت و آن نزدیک یک شهر صنعتی است که آدم‌ها در شهر صنعتی می‌مانند این تفریح گاه و آن شهر صنعتی اینها با هم داد و ستد می‌کنند. اینجا توجیه پیدا می‌کند. در بسیاری از موارد تهیه پیوست فرهنگی آثار مثبت دارد و یا فرض کنید شما یک کارخانه برای هزار پرسنل طراحی می‌کنید و بعد می‌گویید پیوست فرهنگی، اول روی فهم محدودی که از فرهنگ داریم، منظور از پیوست فرهنگی احداث چند سالن ورزش و تعدادی سالن فیلم و تئاتر پیش‌بینی می‌کنی یک مقدار

ذهنیت توسعه پیدا می‌کند. به خانواده اینها یک خدمات فرهنگی می‌دهید و یک کمی توسعه پیدا می‌کند. می‌گویید ماهی یک بار کتاب می‌دهیم درب خانه‌هایشان سیدی می‌دهیم. این همین لایه‌های اول است و همین قدر هم مبارک است که اتفاق بیفتد. اما وقتی می‌آیی با یک متخصص می‌نشینی، می‌گویی هزار نفر کارگر داریم، باید اینها نشاط شان را با یک مدلی اندازه‌گیری کنیم. یعنی حس آنها را وقتی صبح از خواب بیدار می‌شوند و می‌خواهند بیایند سرکار ببینیم با ذوق می‌آیند و یا نمی‌آیند. ما این را برای شما پیش‌بینی می‌کنیم و وضع موجود را به شما می‌دهیم بعد با یک روش‌های فرهنگی هم به شما یک ایده‌هایی می‌دهیم که اگر اثر آن را روی تولید اندازه‌گیری کنید و گزارش بدهید. می‌گویید دهم درصد افزایش درآمد داشته‌ایم، مگر می‌شود؟ می‌گوید: بله الان در دنیا این کار می‌شود بعد می‌گویند اجازه بدهید ما یک توصیه‌هایی در کارهای داخلی کارخانه به شما بکنیم اگر دیدید در تولید ۵٪ اثر داشت یک هزارم آن را به ما بدهید. می‌گویید مگر شدنی است؟ می‌گوید: بله، این دیوارهای بلند سیاهی که در سالن دارید اجازه بدهید یک نقاشی روی آن انجام بدهیم، این صدای خشن ماشین آلات سنگین را با اقداماتی تعدیل کنیم تا این کارگر بعد از ۸ ساعت در این محیط عصبی نشود که برود خانه و سر زن و بچه هم داد بزند. آرامش خودش را داشته باشد. ضمناً در این کارخانه که صدا زیاد است اگر شما یکسری آیفون بخرید که صدای مزاحم در گوش او حذف شود، این اثر فرهنگی را دارد که روی علاقه او به محیط کار اثر مثبت داشته باشد. ملاحظه می‌کنید

در بسیاری از اوقات کار فرهنگی منفعت اقتصادی هم دارد، بحث پیوست فرهنگی تنها ایجاد محدودیت نیست، پاسخ‌گویی به نیازهای روحی و روانی انسان‌هاست. در این رابطه‌ها، یکسری تجربیاتی در دنیا وجود دارد، یک سری ریشه‌هایی در عمق معارف دینی ما وجود دارد و کسی نرفته از این زاویه‌ها کنکاش کند و بیاورد، پس یک بحث، ضمانت اجرایی، پیوست فرهنگی است. برای اینکه نخبگان این‌ها را از مدیران بخواهند باید این بحث در موقعیت‌های مناسب در رسانه‌ها مطرح شود، متأسفانه رسانه‌ها، الان نقش خودشان را به خوبی ایفا نمی‌کنند. آنهایی هم که در رسانه‌های ما تولید برنامه می‌کنند، تعریف خودشان از فرهنگ، تعریف اوقات فراغتی است. نه تعریف جامع از فرهنگ به مفهوم نظام باورها و ارزش‌ها و رفتارهای غالب جامعه.

در نظام اقتصادی مبتنی بر سود، از این مدل‌ها زیاد داریم. اتفاقی که در کشور می‌افتد نظام اقتصادی مبتنی بر سود شکل می‌گیرد. در بقیه جامعه اعم از بخش مسکن، بازار در تمام جوانب بازار، تمام روابط اقتصادی کشور به نحوی یک ربط با ایجاد زیرساخت‌های فرهنگی و مخصوصاً روابط اجتماعی و امنیت اجتماعی، بحث سرمایه اجتماعی است. در اینجاها به شدت تأثیر می‌گذارد یعنی مدل اقتصادی مبتنی بر سود در نظام بانکی تأثیرات فرهنگی زیادی دارد. وقتی ذهن فرد و ذهن اقتصاد مبتنی بر سود و سود زیادتر می‌شود متعارف با آن بزرگترین بنگاه‌های اقتصادی کشور یعنی بانک‌ها از این مدل پیروی می‌کنند و این مدل اقتصادی تبعات بسیار

بر فرهنگ می‌گذارد. حالا ما می‌رویم صندوق قرض الحسنه بزنیم. خیریه بزنیم و هر کاری کنیم. آن نظام فرهنگی که در کشور باید مبتنی بر مبانی اسلام شکل بگیرد دیگر شکل نمی‌گیرد. به نظر شما راهکار این چیست؟

وقتی می‌خواهید نقدینگی جامعه را به عنوان یک سیاست اقتصادی جمع‌آوری کنید، بانک غربی را می‌پذیرید پیوسته فرهنگی آن کجاست که آثار مثبت منفی فرهنگی آنرا شناسایی کنید؟ چون این کار انجام نشده، حس شما این است که عملکرد بانک‌های موجود خیلی از معادلات و مناسبات جامعه را بهم می‌ریزد. احساس شما درست است ما در حقیقت تمام مکانیزم‌های اقتصادی‌مان طوری است که متدینین مجازات می‌شوند و آدم‌های پول‌پرست پاداش می‌بینند. مثلاً تلویزیون ما در کلیدی‌ترین موقعیت‌ها با برجسته‌ترین هنرمندان می‌آید و مخاطب را تحت تأثیر خودش قرار می‌دهد تا حس پول‌پرستی او را تحریک کند و بعد شما برای اینکه، این آدم را از دنیاپرستی دور کنید، در بدترین ساعات بهترین آدمها را می‌گذارید که سخنرانی کنند. خب پیدا است که وقتی یک نسل می‌گذرد، سر کلاس، شما نمی‌توانید در مذمت مال دنیا حرف بزنس، باید تمام حدیث‌ها که در این رابطه بلدی کنار بگذاری و معلوم است که مطرح کردید به شما می‌خندند. حتی روحانی هم آن حدیث‌ها را نمی‌خوانند. در این فضایی که شب می‌رویم خانه و اینطور دارد سود را تبلیغ می‌کند هرکس مخالف بزند، همه به او می‌خندند. اسلام یک پکیج به هم پیوسته‌ای است که باید همه ابعاد آن را توسعه بدهیم بدین معنا که براساس نظریه‌های محکم اسلامی، مجموعه

سازمان‌های هماهنگ با یکدیگر را طراحی و به اجرا بگذاریم.

هر اتفاقی در حوزه فرهنگ، سیاست و اقتصاد می‌افتد آثار و عوارض به شدت فرهنگی دارد. در فرهنگ ما بحث توطئه یک بحث جدی است برخی هر اتفاقی می‌افتد آن را به جایی نسبت می‌دهند به نظر شما این باعث نمی‌شود که سرمایه اجتماعی کاهش یابد؟

باید به شخصیت‌های بزرگواری که سخنرانی آنها بصورت فراگیر پخش می‌شود و جریان‌سازی می‌کند گفت، چون نطق شما تأثیر فرهنگی دارد. کار غلطی نیست که نطق را بنویسید و بدهید به افرادی و آثار مثبت و منفی فرهنگی اینها را بخواهید و بر روی این سستی که در کشور ما به راه افتاده است که سخنرانی فی‌البداهه را امتیاز می‌دهیم رها کنیم و از همه این بزرگان بخواهیم که پیوسته فرهنگی سخنرانی شما کجاست؟ در عرصه اقتصاد می‌خواهید حرف بزنید چون بحث اقتصادی شما در فرهنگ جامعه همه تأثیر دارد، پیوسته آن کجاست؟

در جامعه‌ای این نوع تذکرات داده می‌شود که یک نسل آزاده فرهنگی وجود داشته باشند که وام دار این جریان‌های سیاسی نباشند، وقتی شما سر منشأ هر نوع پست اجتماعی، و هر نوع کسب درآمد و هر نوع زندگی کردن را همه متمرکز می‌کنی به اختیار دولت‌ها، جای تنفس نمی‌ماند، همه افراد فرهنگی هم سکوت می‌کنند، دیگر کسی به کسی هشدار نمی‌دهد. وقتی در منابع دینی نگاه می‌کنی می‌بینی امر به معروف و نهی از منکر همین است که بردارید یک نامه محرمانه بنویس به شخصیت‌ها که نطق شما این اشکالات را داشت.

حالا اگر هزار نامه به این صورت رفت برای شخصیت‌ها، اینها حس می‌کنند که راحت نمی‌شود در جامعه هر حرفی را زد و بسیاری از کشورها که از روی متن می‌خوانند نمی‌گویند عجب آدم بیسوادی است. می‌گوید عجب آدم باسوادی است. فهمیده است پیامدهای یک سخنرانی را که از حفظ می‌گوید، چه مراتبی دارد چون ما که اهل سخنرانی هستیم گاهی در این دام‌ها قرار می‌گیریم. یک حرفی می‌زنیم و مخاطب دست می‌زند، دچار احساسات می‌شویم، حرف نسنجیده را می‌زنیم بعداً پشیمان می‌شویم. ما گاهی جلسه شعر داریم و بعد یک شعرهای بدی می‌خوانند و بعد می‌گوییم قرار نبود این شعر را بخوانید. می‌گویند ببخشید تشویق‌ها من را گول زد.

فرهنگ موجود ما روی نظام اقتصادی ما چه تأثیری می‌گذارد؟

این بحث دو محور دارد. یک محور، اینکه فرهنگ موجود ما چه تأثیراتی روی اقتصاد ما می‌گذارد؟ یک بحث دیگر اینکه آن فرهنگ آرمانی که در ذهن امثال ما است چه نوع اقتصادی را لازم دارد؟ وضع موجود فرهنگ ما موانع بسیار جدی در درونش است که اجازه رشد و پویایی را به اقتصاد ما نمی‌دهد، چون پایان نامه دکترای من این بوده، مثال‌های زیادی در این مورد دارم. اینکه اساساً این فرهنگ ما که یک بخشی از آن در قانون کار تجلی پیدا کرده است. یک بخشی در رفتار کارفرما نسبت به کارگر، رفتار کارگر نسبت به کارفرما، رفتار هر دو تئای آنها نسبت به دولت، در این فرهنگ اقتصادی نمی‌توان با کشورهای دیگر رقابت کنیم، کالای باکیفیتی از آن درآید که بشود صادر کنی. این میزان صادرات که ما داریم حاصل یارانه‌های



پنهان نفت است که می‌آید پول نفت تبدیل می‌شود به دلار، یک بخشی می‌آید، در گندم و ما گندم را با یک قیمتی می‌خریم و ارزان می‌دهیم به کارگران می‌خورند. یک مقدار هم می‌شود یارانه سوخت و می‌شود کارگر و نیروی انسانی ارزان قیمت و یک مقدار می‌آید در سوختی که به کارخانجات صنعتی می‌دهیم و شما یک محصولی درمی‌آورید که یک مقدار آن را می‌توانید صادر کنی، اگر این یارانه نفتی را از آن بیرون بکشید این فرهنگ کار که کارگر ما دارد با این میزان دانش و فرهنگی که کارگر ما، کارفرما و فرهنگی که در محیط اجتماعی ما وجود

کرده‌اند نوعاً چنین فضایی حاکم است وقتی مریض می‌شوند ناراحت می‌شوند که دارند محیط کار را ترک می‌کنند، در این کشورهایی که حالا باید یک اشاره هم بکنیم که یک تعدادی از کشورهای پیشرفته هستند که مرحله صنعتی را پشت سر گذاشته‌اند و استعمار کننده جیره‌خوار کشورهای لایه دوم صنعتی شده‌اند؛ یعنی وقتی شما می‌روید در فرانسه می‌بینید آنچنان نیروی کاری در کارخانه‌ها مشغول کار نیستند این عطر و لوازم آرایشی و توریست و ... است که اقتصاد آنجا را اداره می‌کند و این ملت هم ملت خوش‌گذرانی شده است

جایزه می‌گذاریم برای صادرات تا اینها را با فشار یارانه نفتی صادر کنیم و آمار آن را بسالا ببریم و بعد در تبلیغات هم می‌گوییم افکار عمومی با نشاط باشد. خود ما مدیران هم باور می‌کنیم. اینکه آن کارها را باید انجام دهیم، لازم است ولی خودمان که با هم حرف می‌زنیم باید بدانیم که ریشه این صادرات بخش اعظم آن حاصل شیوه و سبک مدیریت ما نیست. بخش اعظم آن حاصل این گردش درآمدهای نفت است و گرنه ببینید کدام یک از کالاهای صنعتی را می‌توانید بدون یارانه نفتی صادر کنید. بنابراین وضع موجود ما، وضع خوبی نیست. آمار هم نشان می‌دهد در سال‌های ۸۲ در موج دوم، که ارشاد انجام داد ۷۴/۶٪

پاسخگویان معتقد هستند، در ۵ سال آینده جرم و جنایت در کشور بیشتر خواهد شد ولی من می‌گویم به هر تحلیلی می‌خواهید آن را نقد کنیم ۸۴ را بگو غلط است و ۶۴ درست است. بالاخره اکثریتی از مردم معتقد هستند اینطور که پیش می‌رویم جرم و جنایت در جامعه اضافه می‌شود. این کجا اثر دارد؟ وقتی مقایسه می‌کنی که من این سرمایه را می‌توانم به جای ایران ببرم دبی و یا کانادا کجا بگذارم؟ این گرایشات و باورهای فرهنگی آنجا اثر خود را می‌گذارد و یا اگر من حق انتخاب داشته باشم در تهران کار کنم. در دبی و در کانادا کار کنم. کدام دعوت را لیبک می‌گویم؟ این باور فرهنگی آنجا در تصمیمات آثار خودش را خواهد گذاشت و یا در مفهوم عدالت ۶۷/۵٪ در موج اول و ۵۱٪ در موج دوم معتقد هستند عدالت آن است که امکانات جامعه به طور مساوی بین افراد تقسیم شود. حالا اگر این تعریف را بخواهیم بیاوریم در مفهوم توسعه، یعنی پول نفت را بیاور

ما چاره‌ای جز مباحث نظریه‌پردازی نداریم. در کلان، در خرد هم راهی جز این نداریم که نهادهای مستقل از دولت و مستقل از نخبگان درست شود و با مدل‌های علمی ارزیابی کارکردهای فرهنگی کنیم

دارد کالای قابل رقابت در آن در نمی‌آید، مگر کالاهایی که از قدیم مثل چای و زعفران داشته‌ایم. کالاهای صنعتی از آن در نمی‌آید. وقتی شما اینها را متوجه می‌شوید که بروید کشورهای دیگر را مطالعه کنید و در محیط کارخانه آنها ببینید که کارگر کم توقع و پرکار و منظم و آگاهی در خط تولید مشغول کار است و با یک نگاهی به کارفرما که او را یاور خویش می‌داند، و او هم این را نیروی انسانی خودش می‌بیند و هیچ گاه نقشه نمی‌کشد که یک جور قرارداد ببندد که تحت استثمار خودش قرار بدهد و کاملاً روابط یک روابطی است که آدم‌ها با انگیزه، پرتلاش نکه می‌دارد، توسعه پیدا

و یک شرایطی به وجود آورده‌اند که با عرضه سسکس زنان و باندهای سازمان یافته‌ای که درست کرده‌اند سرمایه‌دارهای جهان می‌آیند آنجا خوش‌گذرانی می‌کنند در قالب توریست و یک کفشی که ۳۰ دلار می‌ارزد سه هزار دلار می‌خرند و ... این پول‌های نفت برمی‌گردد در کشورهای مثل فرانسه و ایتالیا، اما می‌آیی در لایه دوم مثل مالزی، مثل چین که انبوه کارگران با توقع کم مشغول کار هستند. مرتب آموزش می‌بینند که قیمت بیاید پایین و کیفیت کالا برود بالا و طبیعی است که کالای آنها بازارهایی مثل کشور ما را درمی‌نورند. ما چه کار می‌کنیم؟ پول نفت را می‌آوریم یارانه می‌کنیم.

مساوی تقسیم کن بخوریم. وقتی نمی‌شود در دنیای واقعی، پول را مساوی تقسیم کرد، چون با عقلانیت نمی‌خواند، چون باید بین لیسانس و فوق لیسانس و بالاتر در پرداخت تفاوت گذاشت، آن که لیسانس است می‌شود ناراضی و باید از او به زور کار بکشیم. چون عدالت را اینطور تعریف کرده‌ایم. ممکن است بعضی از سیاسیون هم عدالت را اینطور تعریف کنند. یعنی اگر اینطور تعریف کنی برایت بیشتر کف می‌زنند، اگر بگوییم ما باید شایستگی‌ها را در نظر بگیریم رأی را از دست می‌دهی، پس بهتر است این تعریف را از عدالت داشته باشی، اینجا همان دایره اثر عرصه سیاست است بر فرهنگ، که یک حرف غلط را می‌آید با بیان سیاسی و تکرار آن تثبیت می‌کنند و نمی‌گذارید فرهنگ جامعه اصلاح شود، چه وقت این مصیبت‌ها را می‌فهمیم وقتی بروید در خارج و ببینید یک کسی بدبخت است و بگویید چرا بدبخت هستی؟ می‌بینید او خودش را بیشتر مقصر می‌داند و بعد یک نمونه آماری بگیرید می‌بینید ۸۸٪ آدم‌ها وقتی بدبخت هستند اول عوامل مربوط به خودشان را فهرست می‌کنند. در آخرین بحث‌هایشان یک اشاراتی هم به دولت می‌کنند. ولی در جامعه ما ۹۵٪ مردم اول عوامل مربوط به دولت و جامعه را فهرست می‌کنند و آن آخر هم می‌گویند خود من یک اشتباهاتی کردم و درس نخواندم. حالا جالب است تلویزیون خود ما هم وقتی با مردم مصاحبه می‌کند، همین را خبرنگار القا می‌کند. چند شب پیش در مصاحبه ای تلویزیونی از یک خانمی در استان بوشهر پرسیدند از دولت چه می‌خواهید؟ گفت: یک زمینی دارم دولت بیاید آنرا بسازد و با ذوق هم، این را در تلویزیون پخش

می‌کنیم و وقتی نظریه‌های توسعه را می‌خوانید می‌بینید چه حرف وحشتناکی را در جامعه القا می‌کنیم، خیلی هم خوشمان می‌آید که زن روستایی اینطور می‌گوید. حالا تصور محیط فرهنگی را داشته باشید که این خانم بگوید، دولت یک وامی به من بدهد و من خانه‌ام را بسازم و من به تدریج پس بدهم و یک تمهیداتی درست کند که ما بتوانیم زودتر خانه‌دار شویم. الان محصلی که نمره نمی‌آورد می‌گوید معلم به درد بخور نداریم. اینها در ادبیات ما کاملاً رایج شده است از این موارد زیاد است. در سال ۸۰ در رابطه با صفات اخلاقی دورویی و تظاهر، ۶۴٪ گفته‌اند زیاد است. ۱۴٪ گفته‌اند متوسط است و ۲۰٪ گفته‌اند کم است. در سال ۸۲، ۶۸/۴٪ گفته‌اند زیاد است ۱۴/۶٪ گفته‌اند متوسط است و ۱۷/۲٪ گفته‌اند کم است؛ یعنی در ظرف ۲ سال وضع بدتر شده است. حالا باید تئوری‌های توسعه را بخوانید تا بفهمید وقتی دروغ و تظاهر در جامعه زیاد شد چه تاثیری در فرآیند توسعه می‌گذارد. در حال حاضر به تعداد کمی از افراد جامعه ما این حس دست می‌دهد که راز موفقیت در کشور افزایش دانش است. بسیاری از جوانان ما موفقیت را در داشتن پول و پارتی می‌بینند. اینها همان بحثی است که مطرح شد که اگر فرهنگ جامعه به سمت فرهنگ اصیل اسلامی می‌رفت ما می‌توانیم نفوذ تحولات فرهنگی غرب را به حداقل برسانیم و در آنجا به طور طبیعی نسلی تربیت خواهد شد که وقتی می‌آید در محیط کارخانه، نگاه او به سود متعادل است، نگاهش به میزان درآمد متعادل است. آن آدم یک طور تربیت شده که همین که به این کارگر کمک می‌کند که وضع مالی او بهتر بشود در

درون خودش لذت می‌برد، این مدل را به این دلیل عرض می‌کنم که در تفکر دینی شما شبانه روز می‌توانید عبادت کنید. عبادت فقط وقت نماز نیست. همان وقت هم که دارید به کارگر کمک می‌کنید که مهارت او بالا برود، اگر در فضای اسلامی باشد، شما دارید برای خودتان ثواب درست می‌کنید و خودت هم انتظاری نداری در زندگی بسیار در رفاه باشی چون تو کارفرما هستی و او کارگر، لذت شما و خانواده‌ات این است که هفته‌ی دوروز بروی در خانه این کارگران و اینها را دعوت کنی و تعامل داشته باشی اگر آن تربیت دینی شکل گرفت. مشکل ما این است که آن تربیت را رها کرده‌ایم؛ یعنی فرهنگ اسلامی مهجور شده‌است. چون فرهنگ‌سازی را فراموش کرده‌ایم. یک نسلی تربیت شده که وقتی این حرف‌ها را می‌زنیم می‌گوید این حرف‌های آسمانی را تا چه وقت می‌خواهی تکرار کنی؟ ولی برای نسل ما که درگیر انقلاب بودیم اینها را دور از دسترس نمی‌دانیم. اینها یک اراده می‌خواهد. شکل‌گیری آن اراده یک نوع ساختار مدیریتی متفاوت از وضع موجود را طلب می‌کند، مدیریتی که با احساس موقت باشد اصلاً این حرف‌ها را گوش نمی‌دهد و می‌گوید زودتر تمام کن من کار دارم. این آرزوها با این ساختارها اصلاً محلی از اعراب ندارد، این ساختاری که ما درست کرده‌ایم که یک جناح پایین دست است و در جستجوی نقاط ضعف جناح حاکم که اینها را از کرسی قدرت پایین بکشاند واسطه بین دو جناح مردم هستند و مسائل مردم هم مسائل اقتصادی روز است. بنابراین حزب‌اللهی ترین رئیس جمهور، بعد از مدتی مسئله اصلی او می‌شود نرخ تورم، تورمی که با

در حالیکه خودمان اینهمه مشکل داریم، پاسخش این است که مدیران ما بدلیل جابجائی مستمر، فرصت رشد و تکامل پیدا نمی‌کنند و فکر می‌کنند مشکل این مملکت فقط کمبود زیرساخت‌های عمرانی است و وقتی متوجه می‌شوند که فرهنگ عمومی جامعه یکی از موانع اصلی توسعه است، زمان مدیریت آنها به اتمام رسیده است.

جناب دکتر خیلی سپاسگزار هستم اگر نکته ناتمامی بنظرتان می‌رسد بفرمائید؟

بحث تندی شد، انشاء... باعث گله‌مندی و سوءتفاهم دوستان نشود، چون عمده بحث طرح نقاطضعف فرهنگ عمومی و تأثیر آن در توسعه اقتصادی بود این نکته را تاکید کنم، این مباحثی که در باب فرهنگ عمومی ایران مطرح می‌شود مربوط به لایه‌های سطحی فرهنگی است که متأثر از امواج فرهنگی غرب و نقاطضعف حاصل از فرهنگ گذشته و کم‌توجهی ما، بعد از پیروزی انقلاب بوجود آمده، لایه‌های زیرین فرهنگ جامعه ما که شامل باورها و اعتقادات بنیادین ما در عرصه خلقت و هستی است و ریشه‌های فرهنگ ما را تشکیل می‌دهد، فوق‌العاده سازنده و قدرتمند است و همان ریشه‌های عمیق فرهنگی است که از درون آن انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی رشد پیدا کرده‌است و علی‌رغم همه این نابسامانی‌های داخلی و فشارهای خارجی روز بروز بر نفوذ و قدرت ما افزوده می‌شود، آنچه موجب طرح این مباحث می‌شود پاسخ این سؤال است که چگونه می‌توان سرعت پیشرفت را افزایش داد و راه‌های اصلی و میانبر کدام است. انشاء... موفق باشید. با تشکر ■

اصلاح کنند. و یا وقتی فکر ما این است که حرف زدن بعضی از ائمه جمعه به ضرر اقتصاد تمام می‌شود، کار میدانی که نکرده‌ایم که ببینیم کجا به نفع و کجا به ضرر است. البته این جا نیفتاده که وقتی شما می‌خواهید در حوزه اقتصاد حرف بزنید، اقتصاد امروز پیچیده است. با تجربه خرید از بازار میوه که نمی‌توانید حرف اقتصادی بزنید. اگر می‌خواهید در خطبه‌های نماز جمعه راجع به اقتصاد حرف بزنید، دو تا دکتر اقتصاد که بچه مسلمان هستند صدا بزن و بگو من راجع به اشتغال می‌خواهم حرف بزنم، اگر چه بگویم در شرایط موجود خدمت کرده‌ام.

آقای دکتر شما تاکید خاصی روی پیوست فرهنگی دارید و دامنه آنرا هم بسیار گسترده می‌بینید، آیا نگران نیستید تهیه پیوست فرهنگی موجب نشود انجام پروژه‌ها و طرح‌ها با موانع بیشتری روبرو شود؟

اتفاقاً اگر شما علت طول‌کشیدن طرح‌ها را مطالعه کنید، یا تغییرات پی‌درپی قوانین را بررسی نمائید، متوجه می‌شوید که یکی از دلایل آن این است که مطالعات این پروژه‌ها بسیار ناقص است و وقتی زمان کافی برای مطالعه اختصاص نمی‌دهیم، زمان اجرا طول می‌کشد، اگر از اول انقلاب می‌پذیرفتیم که برای هر طرحی باید پیوست فرهنگی داشته باشیم، امروز بسیاری از معضلاتی که از رهگذر فرهنگ سازمانی به عنوان معایب بوروکراسی گریبان ملت را گرفته است بتدریج حل می‌شود و امروز جوانان ما سؤال نمی‌کردند، چرا در اروپا و آمریکا کارمندان اینقدر با مراجعه‌کننده محترمانه برخورد می‌کنند، چرا آنها راستگوترند، ولی ما آنان را متهم به فساد می‌کنیم،

سرعت بتوان کاهش داد. چون یک مدل جامعه توسعه هم به تدریج تورم را مهار می‌کند. حالا یک راه حل هایی ما داریم که تورم را کاهش بدهیم. وزرای اقتصادی را صدا بزنیم، طبیعی است وزیر بازرگانی می‌گوید حرص نخورید دلار که دارید بدهید به من تلکس بزنم به فلان کشور و مرغ را بریزیم در تعاونی‌ها، ضمناً خیلی از کشورها هستند که آماده‌اند، میوه می‌ریزند در بازار، اگر دلار قطع شود آن وقت همه این مناسبات می‌ریزد به هم، یعنی بسیاری از کشورها مثل ژاپن و کره چون نفت نداشته‌اند توسعه پیدا کرده‌اند. مثل آن مدلی که فرمانده اسلامی پشت سر را خراب کرد و گفت پشت سرتان مرگ است. جلوی شما مرگ است تنها راه، پیروزی بر دشمن است. نفت عین این کشتی است هر جا که می‌رویم سخت است و در مقابل ما موانع ساختاری و فرهنگی قرار می‌گیرد برمی‌گردیم در کشتی نفت راه جستجو می‌کنیم. این قصه ۲۷ سال است که دارد اتفاق می‌افتد. خلاصه بحث این است که ما در کلان، چاره‌ای جز حل مباحث نظریه‌پردازی نداریم، در خرد هم راهی جز این نداریم که نهادهای مستقل از دولت و نخبگان درست شود و با مدل‌های علمی ارزیابی کارکردهای فرهنگی کنیم. الان من و شما می‌گوییم کارکردهای بانک‌ها تخریبی است. عدد و رقم که نمی‌توانیم نشان بدهیم، این حس ما است. همینطور می‌گوییم نطق مدیران ارشد اجرائی در طول ۲۸ سال بعضاً نقش تخریبی فرهنگی داشته است. کلی می‌گوییم و احساس عمومی را می‌گوییم. در کشور باید تحقیقات میدانی زیاد بشود تا مدیران بعدی اینها را مطالعه کنند که کدام بخش از مباحث خود را